

Original Paper **Investigation of allegorical characters in the first chapter of Boostan**

Sareh Tarbiat*

Abstract

Saadi in Bostan, which is one of the most influential didactic-moral masnavis of the Persian language, has beautifully used the tool of allegory to express his educational goals.




In this research, analytical-descriptive method and the method of library studies, reveal the importance of allegory and how this literary array is used in Bostan; all kinds of allegorical characters were investigated in the first chapter in order to answer the question that The idea of transferring moral teachings by Saadi was mostly written for which class of society in his Boostan?

The results showed that most of the allegorical characters of the first chapter are from the upper class and their descendants, including kings, rulers, and governors, and Saadi correctly has chosen the name of this chapter "At Justice and Resourcefulness and Thought" in order to give advice to a certain audience through the allegory of bitter truths, to mingle and teach them the sweet nectar of tales.

Saadi's use of allegorical characters and stories has not only added to the literary taste, but also made them last longer in the minds and language of the readers.

Key words: allegory, Bostan, Saadi, allegorical characters

Department of Persian Language and Literature, Khorramshahr International Branch, Islamic Azad University, Khorramshahr, Iran. sara.tarbiat@gmail.com

Please cite this article as (APA):		
Tarbiat, Sareh, (2024). Investigation of allegorical characters in the first chapter of Boostan. <i>Journal of Pedagogic and Lyric in Persian Language and Literature Studies Quarterly</i> , 15(58), 39-61.		
 Creative Commons: CC BY-SA 4.0	 	
Publisher: Islamic Azad University Bushehr Branch / No. 58/ Winter 2024		
Receive Date: 13-11-2023	Accept Date: 17-04-2024	First Publish Date: 09-05-2024

مقاله پژوهشی بررسی شخصیت‌های تمثیلی در باب اول بوستان



ساره تربیت*

چکیده

سعدی در بوستان که از تاثیرگذارترین مثنوی‌های تعلیمی-اخلاقی زبان فارسی است، به زیبایی از ابزار تمثیل برای بیان اهداف تعلیمی خود بهره برده است. در این پژوهش به شیوه‌ی تحلیلی-توصیفی و به روش مطالعات کتابخانه‌ای، به منظور آشکار شدن اهمیت تمثیل و چگونگی کاربرد این آرایه‌ی ادبی در بوستان، به بررسی انواع شخصیت‌های تمثیلی در باب اول پرداخته شد تا به این پرسش پاسخ داده شود که سعدی بوستان را از نظر انتقال آموزه‌های اخلاقی، بیشتر برای کدام طبقه‌ی جامعه سروده است؟ نتایج نشان داد بیشتر شخصیت‌های تمثیلی باب اول از طبقه‌ی مهران و مهترزادگان اعم از شاه، حاکم و فرمانروا هستند و سعدی به درستی نام این باب را "در عدل و تدبیر و رای" انتخاب کرده تا از طریق تمثیل، حقایق تلخ نصیحت را برای مخاطبان خاص، به شهد شیرین حکایت بیامیزد و بیاموزد. بهره بردن سعدی در استفاده از شخصیت‌ها و حکایات تمثیلی، نه تنها بر التذاذ ادبی افزوده بلکه باعث ماندگاری بیشتر آن‌ها در ذهن و زبان خوانندگان نیز شده است.

کلید واژه: تمثیل، بوستان، سعدی، شخصیت‌های تمثیلی

گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بین المللی خرمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، خرمشهر، ایران. sara.tarbiat@gmail.com

لطفاً به این مقاله استناد کنید:		
تربیت، ساره، (۱۴۰۲). بررسی شخصیت‌های تمثیلی در باب اول بوستان. فصل نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی (۵۸)، ۳۹-۶۱.		
		
ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر / شماره پنجاه و هشتم / زمستان ۱۴۰۲ / از صفحه ۳۹-۶۱		
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۲۲	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۲۹	تاریخ انتشار بر روی اینترنت: ۱۴۰۳/۰۲/۲۰

مقدمه

تمثیل (نماد پردازی) اگر همزاد با زبان و ادبیات فارسی نبوده باشد، ولی همراه با آن‌ها، پرننگ و نقش آفرین، تا به امروز به حیات خویش ادامه داده است. این گونه‌ی زبانی و ادبی که به شکل واژه، جمله، داستانک و داستان در زبان و ادبیات فارسی جا خوش کرده است، در هر چهار ژانر (نوع/گونه) ادبی یعنی حماسی، غنایی، تعلیمی و نمایشی، کاربردی به‌سزا داشته و دارد.

از آنجا که تمثیل، نمایاندن حقیقت در کسوت واقعیت و باورپذیر ساختن آن است، بایسته است که آفریننده‌ی تمثیل با کهن الگوها، باورها، نگرش‌ها، فرهنگ، تاریخ و نظام‌مندی زاویه‌ی نگاه عمومی مخاطبانش به چند و چونی خویش و جهان آشنا باشد و در همان راستا تولید اثر کند.

در گستره‌ی زبان و ادبیات فارسی، تمثیل از قدمت زیادی برخوردار است، دست کم با استناد به آثار به جا مانده از قبل از اسلام مانند کلیله و دمنه و سندبادنامه. می‌توان نمونه‌های برجسته‌ای از تمثیل را جستجوگر بود و یافت.

در آغاز دوره‌ی اسلامی، تمثیل‌ها در قالب قصه رخ می‌نمایانند و از آنجا که قصه خوانان یا قصه‌نویسان و به طور کلی مخاطب آثار مکتوب، مهتران و مهترزادگان اعم از پادشاهان، امیران و وزیران هستند، تمثیل‌ها در حوزه‌ی تعلیم و تربیت و در خصوص رسوم کشورداری، آیین فرمانروایی، لشکرکشی، عدل‌گرایی و سیرت نیکو آفریده یا باز آفرینی می‌شوند. با گسترش عرفان و تصوف در ایران و بایستگی زبان رمز، رویکرد بهره‌گیری از تمثیل دو چندان می‌شود و قصه‌هایی در شرح مفاهیم عرفانی، فلسفی و دینی به وجه تمثیل به وجود می‌آیند.

بوستان (سعدی نامه) که به اعتباری آن را حماسه‌ی اخلاقی ادب پارسی می‌دانند، با پیشینه‌ای از این دست، به قلم فرمانروای مطلق نظم و نثر پارسی، سعدی شیرازی، به زیور نظم درآمده است. قصه‌واره‌های بوستان، همگی یک ساختار کلی دارند که در دیگر آثار ادبی منظوم پیش از بوستان نیز وجود دارد، یعنی شاعر داستان را روایت می‌کند و در چند بیت پایانی نتیجه‌گیری حاصل از آن قصه‌واره را بیان می‌کند.

وی با آگاهی از اعجاز صنایع و آرایه‌های بدیعی، در آراستن سخن خود از انواع صنایع ادبی و فنون بلاغی به بهترین شکل بهره گرفته و در عین سادگی و روانی زبان، از کاربرد انواع صور خیال غافل نبوده است. یکی از آرایه‌های مورد توجه سعدی در همه‌ی آثارش اعم از نظم و نثر، آرایه‌ی تمثیل است. سعدی با اشراف بر ویژگی خاص تمثیل، به تناسب مضامین متنوع، از تمثیل‌های فراوانی کمک گرفته و با بهره‌گیری از این آرایه‌ی ذهن‌آشنا، آموزه‌های تعلیمی خود را به خوبی در ذهن مخاطب نشانده است.

با توجه به تنوع حکایت‌ها و قصه‌واره‌های بوستان، نگارنده در نوشتار پیش‌رو بر آن است تا میزان کاربرد تمثیل در خصوص شخصیت‌های باب اول بوستان را مورد مذاقه و بررسی قرار داده و از این طریق راهی به جهان اندیشه‌ی سعدی بیابد و درک و لذت از خواندن اشعار وی را به کمک این آرایه‌ی جذاب به مخاطب بشناساند. برای این منظور، به شیوه‌ی تحلیلی-توصیفی، تمامی حکایت‌های باب اول که دارای شخصیت‌های تمثیلی هستند، مورد بررسی قرار گرفته و از هر داستان چند بیت به عنوان شاهد مثال آورده شد. نتیجه‌ی به دست آمده حاکی از این است که با اینکه بیشتر شخصیت‌های تمثیلی در این باب از طبقه‌ی حاکمان جامعه انتخاب شده‌اند (یعنی ۲۱ شخصیت از ۲۶ شخصیت تمثیلی) و گویی که سعدی، به گونه‌ای خواسته و دانسته، دستگاه حکومت را مخاطب این باب قرار داده اما ارزش و اهمیت قلم آگاهی بخش وی در این است که آموزه‌هایی که برای اشخاصی با موقعیت‌های خاص اجتماعی سروده، برای سایر افراد جامعه و دیگر طبقات اجتماعی و در واقع برای همه‌ی مخاطبان اثرش، تاثیرگذار و آموزنده است.

سعدی در باب اول، با استفاده از تمثیل تلمیحی، یعنی بیان آموزه‌های اخلاقی و عبرت آموز خود از زبان شخصیت‌های تاریخی و شناخته شده، بر تأثر کلام و اعتبار سخن خویش افزوده است.

پیشینه‌ی پژوهش

کتاب‌ها و مقالات زیادی درباره‌ی تمثیل، انواع تمثیل و کارکرد آن و همچنین آثار زیادی درباره‌ی سعدی و بوستان سعدی نوشته شده است. اما مقالاتی که مرتبط با پژوهش حاضر می‌باشد و نگارنده از آن بهره جسته به شرح زیر است:

تاج بخش (۱۳۸۴) در مقاله‌ی «حکایات تمثیلی بوستان» به بررسی این موضوع می‌پردازد که سعدی می‌کوشد حاصل تجربیات خود را به نرمی و دلپذیری به خواننده القا کند و برای این منظور از داستان‌های تمثیلی بهره می‌گیرد.

صیادکوه و همکاران (۱۳۸۹) در مقاله‌ی «بررسی عنصر شخصیت در حکایت‌های بوستان» به بررسی شخصیت، ایستایی و پویایی اشخاص در حکایت‌های بوستان پرداخته‌اند. آقا حسینی و سیدان (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی جایگاه تشبیه و تمثیل در اندیشه‌های تعلیمی سعدی» به بررسی انواع تشبیه و جایگاه خاص آن در تعلیم پرداخته‌اند.

پاکدل (۱۴۰۱) در مقاله‌ی «نگاهی به داستان‌ها و حکایات تمثیلی در بوستان» به این پرسش پاسخ داده که سعدی چگونه و با چه هدفی از تمثیل بهره برده است و حکایات تمثیلی تا چه اندازه در انتقال مفاهیم موثر بوده‌اند؟

پژوهشی که به طور خاص شخصیت‌های تمثیلی در بوستان سعدی را بررسی کرده باشد، یافت نشد و از این رو تحقیق حاضر تازگی دارد.

بیان مسئله

تمثیل یا الگوری به معنی نوعی دیگر صحبت کردن، که اصل آن از واژه‌ی یونانی الگوریا گرفته شده، روایتی است در قالب نظم یا نثر که مفهوم واقعی آن از طریق برگرداندن اشخاص و حوادث به صورت‌هایی غیر از آنچه در ظاهر دارند، به دست می‌آید. جلال‌الدین همایی در کتاب فنون بلاغت و صنایع ادبی، تمثیل به شکلی کامل‌تر را این‌گونه تعریف می‌کند: «ارسال‌المثل-تمثیل آن است که عبارت نظم یا نثر را به جمله‌ای که مثل یا شبیه مثل باشد و متضمن مطلبی حکیمانه است بیارایند و این صنعت همه‌جا موجب آرایش و تقویت بنیه‌ی سخن می‌شود و گاه باشد که آوردن یک مثل در نظم یا نثر یا خطابه و سخنرانی، اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه شنونده بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحه مقاله و رساله باشد.» (همایی، ۱۳۸۶: ۲۹۹) ادبیات کمتر سرزمینی را می‌توان جستجو کرد و در آن رد پای از تمثیل-پررنگ یا کم‌رنگ- نیافت. شاید این گستردگی کاربرد تمثیل ریشه در این دارد که آدمیزاده دوست دارد از تصور و پندار خویش مدد گیرد و بر بنیان تشبیه پنهان و مقایسه، واقعه‌ای فرا واقعی را به وجود آورد و بدین وسیله منظور و مراد خویش را نه مستقیم که در پوشش و ساختار روایت به مخاطب ارائه دهد.

تمثیل به تناسب گونه‌گونی زبان‌ها، فرهنگ‌ها، باورها، حوزه‌های جغرافیایی، تاریخ و ادبیات هر سرزمینی می‌تواند در جزئیات، مضمون تعدد تعریف شود. بنابراین اگر قرار باشد تعریفی فراگیر از آن ارائه گردد، شرط آن، دربرگیرندگی حداکثری مصداق‌های تمثیل است.

یکی از تعریف‌های از این دست تمثیل که در ادبیات اروپایی به سمبلیک نامبردار است و برابر فارسی آن را نمادین می‌دانند، از این قرار است:

شیوه‌ی بیانی که در آن، به جای اشاره‌ی مستقیم به موضوعی، آن را غیر مستقیم و به واسطه‌ی موضوع دیگری بیان کنند. به بیان دیگر تمثیل را می‌توان هنر بیان افکار و عواطف نه از راه شرح مستقیم و نه به وسیله‌ی تشبیه آشکار آن افکار و عواطف به تصویرهای عینی و ملموس، بلکه از طریق اشاره به

چگونگی آن‌ها، و استفاده از نمادهایی بی توضیح برای ایجاد آن عواطف و افکار در ذهن خواننده دانست.

از آن جا که بوستان در واقع نمایی از آرمانشهر (مدینه‌ی فاضله) سعدی است، وی در این اثر ارزشمند «دائم از تجربه‌ها، سرگذشت‌ها و روایات گذشتگان یاد می‌کند. در نظر او در ورای هر چیزی نکته‌ای نهفته است و عبرتی. هیچ موضوعی نیست که فکر روشن و تیزبین او را به تأمل بر نینگیزد» (یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۸). از این رو با استفاده از انواع آرایه‌های بدیعی و بیانی به آراستن سخن خویش پرداخته تا به شیواترین و تأثیرگذارترین شیوه، آموزه‌های اخلاقی را به مخاطبان خویش انتقال دهد. در این راه یکی از پر کاربردترین آرایه‌های مورد توجه وی، استفاده از انواع تمثیل است.

اهداف تحقیق

هدف از نگارش این مقاله، شناخت شخصیت‌های تمثیلی در بوستان است و اینکه سعدی به چه منظوری از تمثیل بهره برده و تا چه میزان در انتقال مفاهیم تعلیمی خود به وسیله‌ی تمثیل، موفق بوده است.

سوالات تحقیق

سعدی بوستان را از نظر انتقال آموزه‌های اخلاقی، بیشتر برای کدام طبقه‌ی جامعه سروده است؟ چه میزان از شخصیت‌های باب اول بوستان تمثیلی هستند؟

شیوه و روش گردآوری تحقیق

در این پژوهش که از نوع جستارهای توصیفی-تحلیلی است، برای دستیابی به هدف مقاله، تمامی شخصیت‌های تمثیلی در باب اول بوستان به طور کامل بررسی شد، سپس ابیاتی به عنوان شاهد مثال از هر حکایت استخراج و آورده شد. شیوه‌ی گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای و مبتنی بر مطالعه‌ی دقیق بوستان و سایر تحقیقات علمی صورت گرفته در این باره است.

بحث و بررسی:

بنیان جهان دلخواه سعدی بر پایه‌ی داد و دادگستری است. «به همین سبب نخستین و مهم‌ترین باب کتاب خود را بدین موضوع اختصاص داده است. وی فرمانروایی را می‌پسندید که روی اخلاص بر درگاه خداوند نهد، روز مردمان را حکم گذار باشد و شب خداوند را بنده‌ی حق گزار. زیرا معتقد بود

تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، زمستان ۱۴۰۲، (ش. پ: ۵۸) ۴۵

کسی که از طاعت خداوند سر نییچد، هیچ کس از حکم او گردن نخواهد پیچید.» (یوسفی، ۱۳۸۷: ۲۰)
از این رو باب اول بوستان با نام «در عدل و تدبیر و رای» را اینگونه آغاز می‌کند:
شنیدم که در وقت نزع روان به هرمز چنین گفت نوشینروان
که خاطر نگهدار درویش باش نه در بند آسایش خویش باش...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۲۱۸)

در این ابیات که از زبان انوشیروان به هرمز بیان شده و هر دو شخصیت تاریخی، از پادشاهان ایران هستند. مفهوم تمامی ابیات در توصیه به عدل و پرهیز از ظلم است:
نیاید به نزدیک دانا پسند شبان خفته و گرگ در گوسفند

(همان)

انوشیروان به طور تمثیلی، شاه را به چوپان و ظالم را به گرگ تشبیه می‌کند و تاکید دارد که شاه و حاکم یک جامعه باید مراقب کارگزارانی که به کار می‌گمارد باشد، مبدا باعث آزار و رنجش رعیت شوند.

در ادامه‌ی همین حکایت سعدی دوباره از زبان یک پادشاه به فرزندش، ابیاتی در توصیه به داشتن عدالت بیان می‌کند:

...شنیدم که خسرو به شیرویه گفت در آندم که چشمش ز دیدن بنخفت
الا تا نییچی سر از عدل و رای که مردم ز دستت نییچند پای...

(همان)

و می‌گوید آگاه باش که رعیت از حاکم بیدادگر می‌گریزد و نامش را به زشتی در جهان افسانه می‌کند. در اینجا باز سعدی از خسرو به عنوان یک شخصیت تاریخی-تمثیلی برای بیان آموزه‌های تعلیمی خود استفاده می‌کند.

در ابیات زیر، بازرگان، شخصیتی تمثیلی برای بیان تعلیمات سعدی به کارگزاران در خصوص رعایت حقوق اتباع خارجی است، زیرا «در مدینه‌ی فاضله‌ی سعدی رعایت خاطر غریبان به همان نسبت واجب است که ادای حق مردم بومی» (یوسفی، ۱۳۸۷: ۲۰)

چه خوش گفت بازرگانی اسیر چو گردش گرفتند دزدان به تیر
شهنشه که بازرگان را بنخست در خیر بر شهر و لشکر ببست
تبه گردد آن مملکت عن قریب کزو خاطر آزده آید غریب...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۲۱۹)

سعدی برای تعلیم این نکته به طبقه‌ی حاکمان جامعه، که قدر خدمتگزاران قدیم خود را بدانند و به هنگام پیری آنان را از خود نرانند، در چند بیت از شخصیتی تمثیلی استفاده کرده و سخنانی را با رای و درایت از زبان وی بیان می‌کند:

شنیدم که شاپور دم درکشید چو خسرو به رسمش قلم درکشید
چو شد حالش از بی نوایی تباه نبشت این حکایت به نزدیک شاه
چو بذل تو کردم جوانی خویش به هنگام پیری مرانم ز پیش...

(همان، ۲۲۰)

در اینجا خسرو تلویحاً نماد ضد عدل و شاپور نماد رای و اندیشه است. در حکایت «برآمد ز دریای عمان کسی» که طولانی‌ترین حکایت باب اول است، شاه و وزیر جدید تمثیلی برای رای و تدبیر داشتن و خردورزی معرفی شده‌اند و وزیر قدیم نماد انسان‌های حسود و بدخواه:

...حسودی که یک جو خیانت ندید بکارش نیامد چو گندم نپید
ز روشن دلش ملک پرتو گرفت وزیر کهن را غم نو گرفت

تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، زمستان ۱۴۰۲، (ش. پ: ۵۸) ۴۷

امین و بداندیش تشتند و مور نشاید درو رخنه کردن به زور...

(همان، ۲۲۲)

انسان بداندیش را به مورچه‌ای تشبیه می‌کند که هرچه زور بزند نمی‌تواند رخنه‌ای در تشت ایجاد کند. و در اینجا مورچه تمثیلی برای وزیر قدیم و در کل برای انسان‌های بدخواه است. در ادامه‌ی داستان، ابیات زیر که از زبان پادشاه بیان می‌شود، نتیجه‌ی داشتن رای و تدبیر را نشان می‌دهد:

...به عقل ار نه آهستگی کردمی به گفتار خصمش بیازردمی

به تندی سبک دست بردن به تیغ به دندان برد پشت دست دریغ

ز صاحبغرض تا سخن نشنوی که گر کار بندی پشیمان شوی...

(همان، ۲۲۷)

و همچنین بیت زیر تاکید دارد بر لزوم انتخاب وزیری که اهل خرد و تدبیر باشد تا موجب نیکنامی شاه را فراهم آورد:

به تدبیر دستور دانشورش به نیکی بشد نام در کشورش

به عدل و کرم سال ها ملک راند به رفت و نکونامی از وی بماند

چنین پادشاهان که دین پرورند به بازوی دین گوی دولت برند

از آنان نبینم در این عهد کس و گر هست بوبکر سعد است و یس...

(همان، ۲۲۸)

سعدی ضمن اینکه با بی‌پروایی سخن خود را می‌گوید و به طور تمثیلی حاکم زمان خویش را از عواقب بیدادگری و نداشتن اندیشه‌ی درست آگاه می‌کند، اما با تدبیر خویش و با تعریف از حاکم، راه را بر خشم و دلخوری وی نیز می‌بندد.

در حکایت زیر شخصیت تمثیلی فرمانده، نماد داد است و پرهیز از بیداد:

شنیدم که فرماندهی دادگر قبا داشتی هر دو روی آستر
 یکی گفتش ای خسرو نیکروز ز دیبای چینی قبایی بدوز
 بگفت اینقدر ستر و آسایشست وزین بگذری زیب و آرایشست
 نه از بهر آن می ستانم خراج که زینت کنم بر خود و تخت و تاج...

(همان، ۲۲۹)

در حکایت زیر سعدی شخصیت تمثیلی دارا را برای نشان دادن اهمیت تدبیر داشتن و گله‌بان را تمثیلی برای داشتن رای و تدبیر آورده است:

شنیدم که دارای فرخ تبار ز لشکر جدا ماند روز شکار
 دوان آمدش گله بانی به پیش به دل گفت دارای فرخنده کیش
 مگر دشمنست اینکه آمد به جنگ ز دورش بدوزم به تیر خدنگ...

(همان، ۲۳۰)

در همان لحظه گله‌بان خود را معرفی می‌کند و می‌گوید من در این مرغزار اسبان شما را پرورش می‌دهم و نصحتی دارم که نباید از شما پنهان کنم:

نه تدبیر محمود و رای نکوست که دشمن نداند شهنشه ز دوست
 توانم من ای نامور شهریار که اسبی برون آرم از صد هزار

(همان)

همانگونه که چوپانی من به خرد و عقلم وابسته است پس تو هم ای شهریار باید مراقب رعیت خود باشی زیرا در مملکتی که تدبیر شاه از شبان کمتر باشد، غم و نقصان نصیب مردم می‌شود.

سعدی در حکایتی دیگر، از حاکمی به نام ابن عبدالعزیز به عنوان یک شخصیت تمثیلی برای انتقال آموزه‌های تعلیمی خود به حاکم زمانه‌اش و همه حاکمان تاریخ، نام می‌برد. ابن عبدالعزیز انگشتی دارد که نگینش بی مانند و بسی قیمتی ست. از قضا در ملکش خشکسالی پدید می‌آید و او چون گرسنگی و رنج مردم را می‌بیند انگشترش را می‌فروشد و حاصلش را بین مردم تقسیم می‌کند. عده‌ای ملامتش می‌کنند که دیگر هرگز چنین نگینی نخواهی یافت، وی در جواب اشک می‌ریزد و می‌گوید:

که زشتست پیرایه بر شهریار
دل شهری از ناتوانی فگار
مرا شاید انگشتری بی نگین
نشاید دل خلقی اندوهگین

(همان، ۲۳۲)

سپس سعدی با بیتی نصیحت گونه نتیجه‌گیری می‌کند که خوش به سعادت حاکمی که آسایش زن و مرد را بر آرایش خویش برگزیند.

و در ادامه برای اینکه اندرزش در گوش شاه گیراتر باشد می‌گوید:

بحمدلله این سیرت و راه راست
اتابک ابوبکر بن سعد راست
کس از فتنه در پارس دیگر نشان
نبیند مگر قامت مهوشان...

(همان، ۲۳۳)

در حکایت بعدی سعدی از شخصیتی تمثیلی با نام تلکه سخن می‌راند که چون بر تخت زنگی نشست، در دوران حکومتش هیچ کس آزده خاطر نشد. روزی به صاحب‌دلی گفت: می‌خواهم این روزهای باقیمانده عمرم را در کنج عبادت بگذرانم. جواب صاحب‌دل بسیار تأمل برانگیز است و هدف سعدی را از بیان این حکایت به زیبایی نشان می‌دهد:

چو بشنید دانای روشن نفس
به تندی برآشفته کای تلکه بس
طریقت بجز خدمت خلق نیست
به تسبیح و سجاده و دلق نیست...

(همان)

حکایت بعد از زبان سلطان روم نقل می‌شود که با دانشمندی درددل می‌کند و می‌گوید: بسیار تلاش کردم تا فرزندم بعد از من فرمانروای مُلکم شود اما دشمن همه قلمروام را گرفت و اکنون جانم از غصه‌ی فرزندم در عذاب است، چه تدبیری بیندیشم؟ نیکمرد پاسخ می‌دهد غم او را نخور که اگر هوشمند باشد یا بی‌خرد، او خود غم خویش را خورد:

که را دانی از خسروان عجم ز عهد فریدون و ضحاک و جم
که بر تخت و ملکش نیامد زوال؟ نماند بجز ملک ایزد تعال
وزان کس که خیری بماند روان دمام رسد رحمتش بر روان...

(همان، ۲۳۵)

سعدی از این شخصیت بی‌نام تمثیلی برای ارشاد حاکمان استفاده می‌کند و از زبان او می‌گوید: آگاه باش تا درخت کرم بنشانی و نیکی کنی تا ثمره‌اش را بخوری. بدان فردای قیامت حاکمی شرمسار است و دست حسرت به دندان می‌گزد که در زمان فرمانروایی خویش کار نیکی برای مردم انجام نداده باشد. سعدی حکایت بعد را به صورت مناظره از زبان ملکی ستمکار و مردی خردمند در اقصای روم، بیان می‌کند تا از گفتگوی تمثیلی این دو شخصیت، مخاطب عام و به ویژه خاص را از عواقب ستمگری آگاه سازد و به دادگری رهنمون شود:

...ید ظلم جایی که گردد دراز نبینی لب مردم از خنده باز
مها زورمندی مکن با کهان که بر یک نمط می‌نماند جهان
سر پنجه نا توان بر مپیچ که گر دست یابد برآیی به هیچ...

(همان، ۲۳۶)

در حکایت زیبای «چنان قحط سالی شد اندر دمشق»، شخصیت تمثیلی از طبقه حاکم جامعه نیست و سعدی وی را دوستی ثروتمند خطاب می‌کند که در سال سخت قحطی، وقتی سعدی از او می‌پرسد چرا غمگین و پریشانی؟ دیگران در فقر به سر می‌برند تو را با وجود این ثروت و مکننت که نباید غمی باشد، چنان از این حرف خشمگین می‌شود:

...نگه کرد رنجیده در من فقیه نگه کردن عالم اندر سفیه
من از بینوایی نیم روی زرد غم بینوایان رخم زرد کرد
چو بینم که درویش مسکین نخورد به کام اندرم لقمه زهر است و درد...

(همان، ۲۳۸)

این حکایت سعدی مصداق زیبایی ست برای کلام مولا علی که می فرماید: «آنچه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم می‌پسند و آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران هم بی‌پسند.» (محمدی، ۱۳۸۸: ۱۷۹) و تمثیل زیبایی برای توصیه به عدل و پرهیز از بی‌عدالتی ست. شیخ اجل بلافاصله بعد از این حکایت، داستانی متضاد با آن را نقل می‌کند تا دوباره به صورت تمثیلی مفهوم حکایت قبل را در ذهن خواننده تثبیت کند:

شبی نیمی از بغداد در آتش می‌سوزد و یک نفر از اینکه دکانش آسیبی ندیده خدا را شکر می‌کند و جهان‌دیده‌ای که صدایش را شنیده می‌گوید ای بوالهوس تو فقط غم خود را داشتی و بس! آیا نسوختن دکانت در حالی که شهری در آتش سوخته، جای شکر دارد؟
در ادامه ابیات نصیحت‌گونه خود را می‌آورد و با اینکه شخصیت اصلی داستان از حاکمان نیست، احتمالاً سعدی به عمد از پادشاه مثال می‌زند تا مخاطبان خاص خود را از مرامی که باید داشته باشند آگاه کند:

دل پادشاهان شود بارکش چو بیند در گل خر خارکش
اگر در سرای سعادت کس است ز گفتار سعدیش حرفی بس است
همینت بسنده است اگر بشنوی که گر خار کاری سمن ندروی

(همان)

در ادامه ابیاتی را برای تثبیت عقیده‌ی خود می‌آورد تا خواننده -مخاطب خاص- را از عواقب ظالم بودن بترساند:

خبر داری از خسروان عجم که کردند بر زیر دستان ستم
 نه آن شوکت و پادشایی بماند نه آن ظلم بر روستایی بماند
 وگر جور در پادشایی کنی پس از پادشایی گدایی کنی

(همان، ۲۳۹)

سپس در یک بیت تمثیلی سلطان را به شبان تشبیه می‌کند و رعیت را به گله، و می‌گوید پادشاهی که بیدادگر باشد چوپان گله‌ی رعیت نیست، گرگی ست که باید از دست او فرار کرد:
 میازار عامی به یک خردله که سلطان شبانست و عامی گله
 چو پرخاش بینند و بیداد ازو شبان نیست گرگست فریاد ازو...

(همان)

حکایت بعد درباره‌ی پادشاهی ست که سرزمینش را میان دو پسرش تقسیم می‌کند که یکی تمثیل عدل است و دیگری تمثیل ظلم:
 یکی عدل تا نام نیکو برد یکی ظلم تا مال گرد آورد

(همان، ۲۴۰)

یکی از آن دو تا می‌تواند به مردم و لشکریان رسیدگی می‌کند و در ایام او بر هیچ کس کوچک‌ترین ستمی وارد نمی‌شود. با عدالت و محبت کردن کاری می‌کند که همه‌ی مردم و سپاهیان از فرمانش اطاعت می‌کنند و در خوشی زندگی به سر می‌برند. اما دیگری برای افزودن تاج و تخت خود خراج دهقان را می‌افزاید و در مال بازرگان طمع می‌کند. با انتشار آوازه‌ی بد در قلمرواش، بازرگانان دیگر به آن مرز و بوم نمی‌روند و مزارع دهقانان خشک می‌شود و دشمن به خاک او حمله می‌کند و سپاهی برایش باقی نمانده تا در برابر دشمن ایستادگی کند:

وفا در که جوید چو پیمان گسیخت؟ خراج از که خواهد چو دهقان گریخت؟

تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، زمستان ۱۴۰۲، (ش. پ: ۵۸) ۵۳

چه نیکی طمع دارد آن بی صفا که باشد دعای بدش در قفا
گمانش خطا بود و تدبیر سست که در عدل بود آنچه در ظلم جست...

(همان)

در ادامه برای اینکه از تمثیل برای تعلیم، بهره‌ی بیشتری ببرد این دو بیت را می‌آورد:
یکی بر سر شاخ و بن می‌برید خداوند بستان نگه کرد و دید
بگفتا گر این مرد بد می‌کند نه با من که با نفس خود می‌کند

(همان)

و با این نتیجه‌گیری زیبا، عواقب ستمگری و بدی کردن را به خواننده گوشزد می‌کند.
سعدی حکایت بعد را درباره‌ی داروغه‌ی بد ذاتی نقل می‌کند که روزی در چاهی می‌افتد و هرچه
نال و فریاد می‌زند، کسی به او کمکی نمی‌کند و یک نفر از بالای چاه می‌گوید تو کی به فریاد کسی
رسیدی که امروز انتظار فریادرس داری؟ همیشه تخم نامردی کاشتی پس امروز ثمرش را برداشت کن:
نپندارم ای در خزان کشته جو که گندم ستانی به وقت درو
رطب نآورد چوب خرزهره بار جو تخم افکنی بر همان چشم دار

(همان، ۲۴۳)

هدف سعدی از آوردن شخصیت بی‌هویت این حکایت، مثالی برای نشان دادن ظلم و ستم است تا
با درک آن به اهمیت عادل و نیکوکار بودن پی ببریم.

حکایتی درباره حجاج یوسف است که روزی از جایی می‌گذرد و نیکمردی در آنجاست که او را
اکرام نمی‌کند، وی خشم می‌گیرد و دستور می‌دهد سرش را از تن جدا کنند. مرد که می‌شنود لحظه‌ای
می‌خندد سپس می‌گرید وقتی حجاج دلیلش را می‌پرسد می‌گوید: می‌گیرم از اینکه چهار فرزند کوچک
دارم و می‌خندم از لطف پروردگار که مظلوم از این جهان رفتن نه ظالم. کسی حجاج را نصیحت می‌کند

که از خون وی بگذر و به کودکانش رحم کن ولی نشنیده می‌گیرد و وی را می‌کشد. آن شب شخصی نیکمرد را در خواب می‌بیند و می‌پرسد چگونه‌ای؟ می‌گوید:

دمی بیش بر من سیاست نراند عقوبت بر او تا قیامت بماند
 نخفتست مظلوم از آهش بترس ز سوز دل صبحگاهش بترس
 نه ابلیس بد کرد و نیکی ندید؟ بر پاک ناید ز تخم پلید...

(همان، ۲۴۵)

سعدی می‌خواهد با نقل این حکایت به طور تمثیلی زشتی بی‌عدالتی و بی‌تدبیری و بی‌خردی را به تصویر بکشد.

سعدی حکایت بعد را درباره ملکی می‌آورد که بیماری رشته او را ضعیف و ناتوان کرده و پیر مبارک قدمی را بر بالینش حاضر می‌کنند تا در حقش دعا کند، پیر می‌گوید تا زمانی که با خلق مهربان نباشی دعای من تاثیری نخواهد داشت. شاه از این حرف شرمنده می‌شود و دستور می‌دهد همه‌ی زندانیان را آزاد کنند. پیر جهان‌دیده دست به دعا برمی‌دارد:

که ای برفرازنده‌ی آسمان به جنگش گرفتی به صلحش بمان
 ولی همچنان بر دعا داشت دست که شه سر برآورد و بر پای جست...

(همان، ۲۴۶)

در این حکایت باز تقابل بی‌عدالتی و عدالت داشتن را گوشزد می‌کند. در ادامه حکایت کوتاهی از آخرین لحظات زندگی امیری در مصر را بازگو می‌کند که از عملکرد خود پشیمان است و مخاطب را به داشتن داد و رای توصیه می‌کند:

که دستی به جود و کرم کن دراز دگر دست کوتاه کن از ظلم و آز
 کنونت که دستت خاری بکن دگر کی برآری تو دست از کفن؟

(همان، ۲۴۷)

شخصیت تمثیلی حکایت بعد قزل ارسلان است که قلعه‌ای سخت و رفیع داشته و روزی به مردی مبارک حضور می‌گوید تو که فرد جهان دیده‌ای هستی آیا تا به حال قلعه‌ای مانند این را دیده‌ای؟ مرد حقایق‌شناس می‌خندد و می‌گوید قلعه‌ای خرم است اما فکر نمی‌کنم محکم باشد. چه پیش از تو نیز گردنکشانی چنین کاخ‌هایی داشتند اما دمی بیش در آن نبودند و رفتند:

بر مرد هشیار دنیا خست که هر مدتی جای دیگر کست

چنین گفت شوریده‌ای در عجم به کسری که ای وارث ملک جم

اگر ملک بر جم بماندی و بخت ترا کی میسر شدی تاج و تخت؟

اگر گنج قارون به دست آوری نماند مگر آنچه بخشی بری

(همان، ۲۴۸)

در این حکایت نیز سعدی از داستانی تمثیلی کمک می‌گیرد تا لزوم دادگستری و تدبیر داشتن را به عموم مردم به ویژه حاکمان جامعه یادآوری کند. در چند بیت بعد که در ادامه‌ی همین حکایت آمده است با سخن گفتن از ناپایداری دنیا، مخاطب را به نیکی کردن دعوت می‌کند:

چو الب ارسلان جان به جانبخش داد پسر تاج شاهی به سر بر نهاد

چنین است گردیدن روزگار سبک‌سیر و بد عهد و ناپایدار

نکویی که امسال چون ده تورااست که سال دگر دیگری دهخداست

(همان، ۲۴۹)

سعدی حکایت بعد را چنین نقل می‌کند که شنیدم یکی از پادشاهان غور به زور خر مردم را می‌گرفت و به آن‌ها ظلم می‌کرد. یک روز شهریار بیدادگر برای شکار بیرون رفت. به دنبال صیدی بود که از لشکر دور شد و شب فرا رسید ناچار در دهی پشت دیواری اقامت کرد و شنید پیرمردی به پسرش می‌گوید: بامداد بدون خر به شهر برو زیرا این ناجوانمرد ظالم که آسایش و خرمی را از کشور دور کرده است، ابایی از گرفتن خر تو ندارد. پسر می‌گوید: راه طولانی‌ست و پیاده خسته می‌شوم، چاره‌ای بندیش ای

پدر نیک رای. پیرمرد می‌گوید: سنگی بردار و چند ضربه به پشت خر بزن شاید این فرومایه خر پشت ریش به کارش نیاید. سعدی در اینجا بعد بیتی تمثیلی را می‌آورد:

چو خضر پیمبر که کشتی شکست وزو دست جبار ظالم بیست

(همان، ۲۵۰)

پسر فرمان پدر را اجرا کرد و با خر لنگ و مجروح خود پشت سر کاروانی راه افتاد و مدام پادشاه را دشتام می‌داد. پیرمرد نیز دست به دعا بلند کرد که یارب چندانی مرا عمر ده که هلاک شدن این نحس ظالم را ببینم. شاه همه این سخنان را شنید و از خشم و فکر تا صبح خوابش نبرد. سحرگاه سپاهیان شاه را پیدا کردند. یکی از حاجبان از وی پرسید دیشب رعیت چگونه از شما پذیرایی کردند؟ شاه آهسته به وی گفت هیچ کس حتی پای مرغی برایم نیاورد ولی تا می‌توانستند دشتام و ناسزا نصیب کردند. وقتی به قصر بازگشت دستور داد پیرمرد را دست بسته آوردند و به خواری در پیش پایش افکندند. شاه شمشیر تیز برکشید که سرش را جدا کند که پیرمرد گفت: ای شهریار تنها من این حرف‌ها را درباره‌ی تو نمی‌گویم بلکه همه مردم پشت سرت می‌گویند من در پیش رویت گفتم:

...چو بیداد کردی توقع مدار که نامت به نیکی رود در دیار
تو را چاره از ظلم برگشتنت نه بیچاره‌ی بی گنه کشتنت...

(همان، ۲۵۳)

سپس می‌گوید تو را پندی نیک می‌دهم که اگر نشنیده بگیری پشیمان خواهی شد. چه فایده‌ای دارد که در مقابل از تو ستایش کنند و پشت سرت نفرین؟ شاه با شنیدن این جمله از مستی غفلت به هوش آمد و با دست خود بند از دست پیرمرد باز کرد و سرش ببوسید. سعدی این حکایت را با چند بیت تمثیلی زیبا به پایان می‌برد:

ز دشمن شنو سیرت خود، که دوست هرآنچ از تو آید به چشمش نکوست
ترشروی بهتر کند سرزنش که یاران خوش طبع شیرین منش
از این به نصیحت نگوید کست اگر عاقلی یک اشارت بست

(همان، ۲۵۴)

حکایت بعد باز هم درباره‌ی همین مضمون است. سعدی این بار مأمون را به عنوان شخصیت تمثیلی داستان انتخاب کرده و ماجرا از این قرار است که مأمون کنیزکی ماه پیکر و زیبارو را می‌خرد و در شب وصال کنیزک تن به آغوش وی نمی‌دهد. مأمون خشمگین گشته و می‌خواهد سرش را از تن جدا کند. کنیزک می‌گوید حاضرم سرم را جدا کنی ولی کنار من نخوابی. مأمون دلیل را جویا می‌شود و می‌پرسد کدام خصلت در من تو را آزرده است؟ دخترک می‌گوید: بوی دهانت به شدت آزارم می‌دهد. مأمون با اینکه در لحظه از حرف کنیز رنجید اما از طیبیان چاره خواست و عیب خود را معالجه کرد:

پریچهره را همنشین کرد و دوست که این عیب من گفت یار من اوست

به نزد من آنکس نکوخواه تست که گوید فلان خار در راه تست

اگر شربتی بایدت سودمند ز سعدی ستان تلخ داروی پند

(همان، ۲۵۵)

در بیت آخر سعدی مخاطب خود را مورد خطاب قرار داده و تلویحاً می‌گوید اگر در این داستان‌هایی که نقل می‌کنم نکته‌ی تلخی وجود دارد، از من رنجیده نشو زیرا سخنانم را به پرویز معرفت بیخته و با شهد ظرافت آمیخته‌ام.

در بوستان سعدی «خردمندان و اهل بصیرت وظیفه‌ای مهم دارند و مسئولیتی انسانی. بر ایشان است که مردم و زبردستان را از ثمره‌ی کارها آگاه کنند و بیدار و آن جا که نصیحت دشوار است از این وظیفه تن نزنند.» (یوسفی، ۱۳۸۷: ۲۱) حکایت بعد با همین مضمون درباره‌ی پادشاهی ست که از سخن درست نیکمردی آشفته شد و وی را به زندان انداخت. کسی به او گفت مصلحت نبود این سخن را به ملک بگویی، درویش گفت حرف حق را باید می‌گفتم و باکی از زندان ندارم زیرا ساعتی بیش نیست. چون این سخن به گوش پادشاه رسید خندید و گفت خبر ندارد که در حبس خواهد مرد. غلامی این سخن را به گوش وی رساند و درویش گفت به خسرو بگو غمی بر دل ندارم زیرا دنیا ساعتی بیش نیست و زمانی که مرگ ما فرا رسد من و تو با هم برابریم بنابراین:

چنان زی که ذکرت به تحسین کنند چو مردی، نه بر گور نفرین کنند

نباید به رسم بد آیین نهاد گه گویند لعنت بر آن کاین نهاد
وگر بر سر آید خداوند زود نه زیرش کند عاقبت خاک گور؟

(سعدی، ۱۳۸۱: ۲۵۶)

شاه ستمگر دستور می‌دهد زبانش را از قفا خارج کنند ولی درویش می‌گوید اگر عاقبت به خیر شوم غمی ندارم. این حکایت سعدی با اینکه ضد تدبیر است اما خواننده را به داشتن تدبیر و رای درست تشویق می‌کند.

شخصیت تمثیلی در حکایت بعد، شخص زورمند و مشت زنی ست که وضع مالی نابسامانی دارد. روزی در حالی که از بخت بد خویش گله می‌کرد و زمین می‌شکافت، ناگهان چشمش به استخوان پوسیده‌ی صورتی افتاد که دندان‌هایش ریخته بود و با دهان بسته در حال گفتن این راز بود:

غم از گردش روزگاران مدار که بی ما بگردد سی روزگار

همان لحظه کاین خاطرش روی داد غم از خاطرش رخت یکسو نهاد

که ای نفس بی رای و تدبیر و هش بکش بار تیمار و خود را مکش

غم و شادمانی نماند ولیک جزای عمل ماند و نام نیک

(همان، ۲۵۷)

در این داستان نیز پند اصلی، تلاش برای داشتن رای و تدبیر در کارهاست. در حکایت بعد سعدی از فرماندهی جفاگستری سخن می‌راند که در ایام حکومت او روز مردم چون شام تاریک است. گروهی نزد شیخ روزگار می‌روند و از دست این ستمگر زار می‌گیرند و می‌گویند او را نصیحت کن و بگو از خدا بترس و مردم را نیازار. پیر فرخنده رای می‌گوید حیف است نام خدا را پیش او بیاورم زیرا هر نالایی درخور شدن پیغام دوست نیست. دریغ است با نادان درباره‌ی علم حرف زدن زیرا مانند کاشتن بذر در شوره زار است و اگر حرفت در او تأثیر نگذارد، می‌رنجد و می‌رنجاندت.

تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، زمستان ۱۴۰۲، (ش. پ: ۵۸) ۵۹

سعدی این چند بیت را می‌آورد تا به گونه‌ای تمثیلی، مفاهیم تعلیمی را به امیر زمان خویش گوشزد کند و برای اینکه پندش مؤثر واقع شود و شاه از او نرنجد، می‌گوید:

تو را عادت ای پادشه حق رویست دل مرد حق گوی از اینجا فویست

نگین خصلتی دارد ای نیکبخت که در موم گیرد نه در سنگ سخت

عجب نیست گر ظالم از من به جان برنجد که دزدست و من پاسبان

(همان، ۲۵۸)

این آخرین حکایت در باب اول است. سپس سعدی در ادامه چندین بیت را درباره لزوم داشتن تدبیر و اندیشه‌ی درست، به ویژه در جنگ و در مقابله با دشمن و لزوم داشتن دوستان بسیار، بیان می‌کند. در پایان باب اول همین مضامین را با چند بیت تمثیلی می‌آورد:

سکندر که با شرقیان حرب داشت در خیمه گویند در غرب داشت

چو بهمن به زاولستان خواست شد چپ آوازه افکند و از راست شد

اگر جز تو داند که عزم تو چیست بر آن رای و دانش نباید گریست

(همان، ۲۶۵)

در آخر باید گفت هیچ حکایتی و داستانی در این باب عاری از داروی تلخ و شیرین پند و موعظه‌ی شیخ اجل نیست زیرا:

خوی سعدیست نصیحت چه کند گر نکند مشک دارد نتواند که کند پنهانش

(سعدی، ۱۳۸۳: ۷۵۰)

نتیجه گیری

بوستان یا سعدی‌نامه، اثر گران‌سنگ سعدی، یکی از بی‌نظیرترین آثار ارزشمند زبان فارسی در زمینه‌ی فصاحت و بلاغت است. سعدی با زیرکی و هوشیاری تمام خود، نام باب اول بوستان را به درستی "در

عدل و تدبیر و رای " انتخاب کرده زیرا به یقین می‌دانسته خواننده‌ی اثرش، خوانش بوستان را از این باب آغاز می‌کند، پس می‌بایست تاثیرگذارترین بخش سخن خود را در این فصل بیاورد و بیشترین شخصیت‌های تمثیلی که برای بیان حکایات این باب در نظر گرفته، چه مثبت و چه منفی، از طبقه شاهان و حاکمان و وزیران انتخاب کرده است. نتیجه به دست آمده در پژوهش حاضر این است که در مجموع از ۲۶ شخصیت تمثیلی باب اول، ۲۱ شخصیت از طبقه‌ی مهتران یعنی شاهان و وزیران و حاکمان هستند که نشان دهنده‌ی اهمیت رفتار طبقه‌ی حاکم با مردم است و احساس مسئولیتی که سعدی در برابر ممدوح خود دارد تا وی را به داشتن خلق و خوی پسندیده رهنمون شود.

با اینکه اینگونه به نظر می‌رسد که سعدی باب اول بوستان را بیشتر برای طبقه‌ی حاکم و کسانی که در دستگاه حکومت به کار مشغول‌اند، سروده اما ارزش و اهمیت قلم بی‌مانند سعدی در حوزه‌ی تعلیم این است که آموزه‌های وی که برای افرادی با موقعیت‌های خاص اجتماعی نوشته شده است، می‌تواند برای سایر افراد جامعه و دیگر گروه‌های اجتماعی نیز مفید و مورد استفاده واقع شود؛ زیرا هر انسانی می‌تواند حاکم درون خویش، حاکم خانواده‌ی خویش و حاکم در محل کار خویش باشد. بنابراین مفاهیم تعلیمی-تمثیلی باب اول بوستان برای همه‌ی مخاطبان این اثر سترگ، کاربردی و پر فایده خواهد بود. سعدی در باب اول با استفاده‌ی توأمان از تمثیل و تلمیح (به شخصیت‌های تاریخی) به تعلیم مفاهیم اخلاقی مورد نظر خود به مخاطب خاص و عام پرداخته و بیشتر آموزه‌های تعلیمی خود را به شیوه‌ی تمثیل از زبان اشخاصی شناخته شده و دارای جایگاه و منزلت اجتماعی، بیان کرده و از این طریق بر اعتبار و تأثیر سخن خویش افزوده است.

البته تمثیل در ادبیات، دارای گونه‌ها و مضامین بسیار متنوعی است که بررسی بسامد کاربرد هر یک از آن‌ها در بوستان، جای کار فراوان دارد و می‌تواند مخاطب را با جهان فکری و حتی اجتماعی و هنری شاعر آشنا کند.

فهرست منابع و مآخذ

- آقا حسینی، حسین؛ سیدان، الهام. (۱۳۹۲). بررسی جایگاه تشبیه و تمثیل در اندیشه‌ی تعلیمی سعدی. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی دهقان، شماره نوزدهم، صص ۲۸-۱.
- پاکدل، مسعود. (۱۴۰۱). نگاهی به داستان‌ها و حکایات تمثیلی در بوستان. فصلنامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادبیات فارسی، شماره ۵۳، صص ۴۲-۲۷.

تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، زمستان ۱۴۰۲، (ش. پ: ۵۸) ۶۱

تاجبخش، پروین. (۱۳۸۴). حکایات تمثیلی در بوستان. مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۷۴، صص ۸۷-۹۳

سعدی، مصلح ابن عبدالله. (۱۳۸۱). بوستان. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: ققنوس.

..... (۱۳۸۷). سعدی نامه. تصحیح غلامحسین یوسفی. چ نهم. تهران: خوارزمی.

..... (۱۳۸۶). کلیات سعدی. به اهتمام بهمن خلیفه. تهران: طلایه.

صیادکوه، اکبر و همکاران. (۱۳۸۹). بررسی عنصر شخصیت در حکایت‌های بوستان سعدی. مجله بوستان

ادب، دوره دوم، شماره دوم، صص ۱۰۷-۱۳۱.

محمدی ری‌شهری، محمد. (۱۳۸۸). میزان الحکمه. چ چهارم، قم: موسسه دارالحدیث.

همایی، جلال‌الدین. (۱۳۸۶). فنون بلاغت و صناعات ادبی. چ بیست و ششم، تهران: هما.

Agha Hosseini, Hossein; Sidan, Elham. (2012). Investigating the place of analogy and allegory in Saadi's educational thought. Dahagan Educational Literature Research Journal, No. 19, pp. 1-28.

Pakdel, Masoud. (1401). A look at allegorical stories and anecdotes in Boston. Allegorical Research Quarterly in Persian Language and Literature, No. 53, pp. 27-42.

Tajbakhsh, Parveen. (1384). Allegorical stories in the garden. Persian Language and Literature Development Journal, No. 74, pp. 87-93

Saadi, Mosleh Ibn Abdullah. (1381). the garden Edited by Mohammad Ali Foroughi. Tehran: Phoenix.

..... (1387). Saadi Namah Edited by Gholamhossein Yousefi. 9th edition Tehran: Kharazmi.

....., (1386). Kliat Saadi to the efforts of Bahman Khalifa. Tehran: Talayeh.

Sayadkoh, Akbar and colleagues. (1389). Investigating the element of character in Bostan Saadi's anecdotes. Bostan Adab magazine, second volume, second issue, pp. 107-131.

Mohammadi Rishahri, Mohammad. (2008). The amount of wisdom. Fourth edition, Qom: Dar al-Hadith Institute.

Homai, Jalaluddin. (1386). Rhetoric techniques and literary industries. Twenty-sixth edition, Tehran: Homa.